

# جهانگرد شدن، به سادگی

## شادی خوشکار

داشته باشد. البته شاید بتوان تمام شدن تعطیلات را بهانه قابل قبولی برای تمام شدن سفر دانست. چون و لفل قصد داشته یک داستان واقع‌گرا بنویسد و از دخالت دادن تخیل پرهیز کرده است.

شاید دلیل کوتاه بودن داستان رعایت حوصله مخاطب کودک باشد. اگرچه فصل‌های کوتاه سه چهار صفحه‌ای برای کودکان خسته‌کننده نیست و به نظر نمی‌رسد مانعی بر سر راه طولانی‌تر شدن داستان محسوب شود.

پدر تیم در اغلب فصل‌ها قصه‌ای برای او تعریف می‌کند و به این ترتیب بیشتر فصل‌ها ضمن نقشی که در

پیش‌برد جریان اصلی داستان - سفر تیم و پدرش - دارند، می‌توانند قصه‌ای جدا باشند. قصه‌ای جدا در دل قصه اصلی؛ تقریباً چیزی شبیه به شیوه‌ای که در قصه‌های هزار و یک شب دیده می‌شود.

کتاب **تندپا و بادپا** یکی از دغدغه‌های مهم کودکان را روایت می‌کند: مورد تمسخر قرار گرفتن به دلیل ویژگی‌های ظاهری و دورافتادن از گروه‌های دوستی. و این نشان از توجه و آگاهی نویسنده به کودک و ویژگی‌هایش دارد. و لفل از یاد نمی‌برد که تیم یک کودک است و از حساسیت‌هایش غافل نمی‌ماند؛ از هیچانی که تیم برای رسیدن روز تولدش نشان می‌دهد: «سر کلاس مدام حواش پرت می‌شد. به همین دلیل نمی‌توانست به درس گوش بدهد.» یا ناراحتی‌اش از این که هدیه تولدش فقط یک جفت کفش و یک کوله‌پشتی است: «پس هدیه سحرآمیز همین بود؟ خب به یک بچه فقیر چه هدیه‌ای بهتر از کفش و کوله‌پشتی می‌شود داد؟» او به خوبی ترس‌ها و دلتنگی‌های کودکی به سن و سال تیم را می‌شناسد. کنار آمدن تیم با مشکلاتش نیز به راحتی انجام نمی‌گیرد؛ سفر و قصه‌های پدر است که برای او چیزی فراتر از قیافه و هیکل نامتناسبش به ارمغان می‌آورد.

بد نیست به توضیح پشت جلد کتاب هم اشاره‌ای شود. توضیح درباره داستان، اثر غافلگیری را تا حدودی کاهش می‌دهد: «تیم تندپا دلش می‌خواهد در روز تولدش که روزی جادویی است، تبدیل به پسر قوی‌دلند و باریک شود تا هم‌کلاسی‌ها دیگر مسخره‌اش نکنند. اما هدیه تیم یک کوله‌پشتی و یک جفت کفش محکم و نوست.» شاید بهتر بود اسمی از هدیه تیم آورده نمی‌شد و به گونه‌ای دیگر به ماجرای سفر او و پدرش اشاره می‌شد.

و جمله پایانی درباره این کتاب: **تندپا و بادپا** کتابی درباره ارزش قصه و جایگاه آن در دنیای کودک است.



**تندپا و بادپا**. اورسلا و لفل. ترجمه کمال بهروزکیا. تصویرگر: هاینر روت فوخرس. تهران: نشر افق: ۱۳۸۶. ۷۸ ص. ۵۵۰۰۰ ریال.

«تندپا» و «بادپا» می‌تواند نام دو حیوان، دو کودک یا نهایتاً دو نفر از یک جنس و مرتبه باشد. اما چه کسی می‌تواند حدس بزند که این دو، پدر و پسر باشند؟ اورسلا و لفل حتی در نام‌گذاری شخصیت‌هایش هم می‌خواهد حرف اصلی کتابش را تکرار کند: با کودک دوست باش و به دغدغه‌هایش احترام بگذار.

«تیم تندپا» پسری کوتاه‌قد و چاق است که مورد تمسخر هم‌کلاسی‌هایش قرار می‌گیرد و به همین دلیل هیچ دوستی ندارد. پدر تیم، کفاش است و درآمد زیادی ندارد. با وجود این پدر و مادر او احساس خوشبختی می‌کنند. اما تیم از این اوضاع ناراضی است و در آستانه جشن تولدش آرزو می‌کند تبدیل به پسر لاغر و قدبلند شود. چون فکر می‌کند: «چاق و کوتوله و فقیر بودن اصلاً با هم جور در نمی‌آید.»

او به اندازه‌ای از این وضع ناراضی است که به پدرش می‌گوید دوست دارد روی اسب بپرد و تا دوردست‌ها بتازد. پدرش نمی‌تواند آرزوهای تیم را برآورده کند، اما تصمیم می‌گیرد با یک هدیه هیجان‌انگیز او را خوشحال کند. هدیه‌ای که اگرچه اسب نیست اما می‌تواند تیم را به دوردست‌ها ببرد: یک جفت کفش و کوله‌پشتی؛ تا تیم و پدرش به جهانگردی بروند.

از این جای داستان آن‌ها اسم خود را تندپا و بادپا می‌گذارند و جهانگرد شدن در باور کودکی تیم به راحتی جای می‌گیرد. حتی اگر جهان فقط چندتایی از دهکده‌های اطراف باشد. چرا که پدر تیم، مرد دانایی است. او قصه‌های زیادی می‌داند (یا می‌تواند بسازد) که تیم جواب سوال‌هایش را در آن‌ها پیدا می‌کند و با هر کدام آن‌ها به سفر تازه‌ای می‌رود.

به نظر می‌رسد نمی‌توان به راحتی عنوان «رمان» را برای این کتاب ۷۸ صفحه‌ای پذیرفت. به علاوه در این کتاب اثری از پیچیدگی‌هایی که معمولاً در رمان وجود دارد نمی‌بینیم و گره‌ها خیلی زودتر از آن‌که به چشم بیایند، باز می‌شوند. سفر تیم و پدرش زود به پایان می‌رسد، در حالی که طبیعی‌تر این است که یک سفر جهانگردی طولانی‌تر باشد و اتفاقات بیشتر و جالب‌تری به همراه